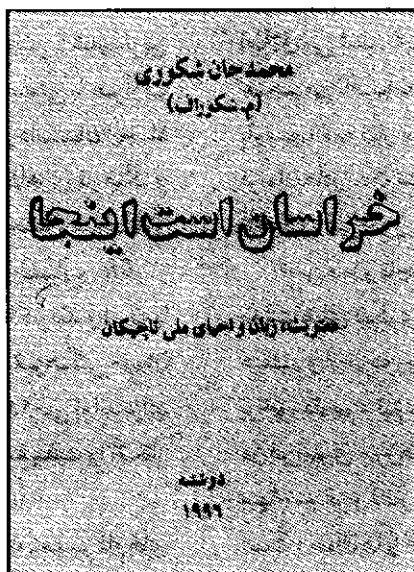


بر آیدگاه خورشید

نظری بر «خراسان است اینجا»

محمدرضا موحدی



خراسان است اینجا (معنویت، زبان و احیای ملی تاجیکان). محمدجان شکوری (م. شکور اف.). چاپ اول: دفتر نشر فرهنگ نیاکان. دوشنبه، ۱۹۹۶. ۳۲۶ص، رقعی.

و پس از محدود شدن نیز، ماوراءالنهر تا دوره قاجاریه تابع حکومت مرکزی ایران بوده است.^۱

هرچند که برخی از صاحب نظران برآنند که این منطقه - همچون طفلی دور افتاده از مادر- کمی پیشتر از این هنگام از زیر نفوذ حکومت ایران خارج گشته بود. «منطقه ماوراءالنهر اگرچه در دوره افشاریه جزء خاک ایران محسوب می شد، اما در دوره زندیه برای همیشه از ایران جدا شد و جزء خانات 'ترکستان' درآمد. بخشی از این خان نشین در سال ۱۹۲۰

برادر جان خراسان است اینجا سخن گفتن نه آسان است اینجا

خراسان قدیم- آن گونه که تاریخ گواهی می دهد- بسی بیشتر از این خطه کنونی را شامل می شده است. اگر نخواهیم به سده های بسیار باز پسین بازگردیم، سرزمین خراسان (= خورآسان: خورآیان: جای که خورشید از آنجا می آید) تا چند سده پیش شامل تمام خراسان کنونی بود و ناحیه شرقی و شمالی آن تا ماوراءالنهر، شهرهای بخارا، سمرقند، خجند، اشروسنه و ترمذ را در بر می گرفت. خراسان قدیم تا پنج سده، بزرگ ترین مهد تمدن اسلامی ایران و مرکز حکومت های ایرانی

۱. ر. ک: دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۵، ص ۱۸۹۰-۱۸۹۱.



میلادی به جمهوری بخارا مبدل شد و پس از وقایع سال ۱۹۲۱ م. همچون دیگر جمهوری‌های منطقه، به اشغال نیروهای روسی درآمد.^۲

آنچه که امروز «آسیای میانه» خوانده می‌شود، چیزی نیست جز واژه‌ای برساخته و با ماهیتی کاملاً سیاسی که از سوی روس‌ها به دایرةالمعارف‌ها راه یافت. آنان توانستند پس از تجزیه سیاسی خراسان بزرگ - که در سایه بی‌کفایتی حاکمان وقت صورت گرفت - به تجزیه فرهنگی و شناسنامه‌ای این خطه - این بار با فریب فریختگان ایرانی آن زمان - توفیق یابند و البته سازمان یونسکو نیز در این زمینه از هیچ کمکی دریغ نکرد!

سیاست ایران زدایی و اسلام زدایی در منطقه خراسان بزرگ و روسی ساختن اجباری آن که پیش از زمان استالین با شدیدترین شکل آغاز شده بود، در دوران حکومت کمونیستی با حرارت بیشتری پیگیری شد. «نگاهی به چگونگی داستان ایجاد جمهوری‌های آسیایی و اینکه چگونه محدوده ظاهری فرهنگ و زبان ایرانی را تنها به جمهوری تاجیکستان محدود ساختند و شهرهایی چون: سمرقند، بخارا، مرو، بلخ و بسیاری دیگر از شهرها را از حوزه سیاسی فرهنگ ایرانی جدا کردند و اینکه با تغییر خط فارسی به روسی، چگونه پیوند فرهنگی میان تاجیک‌ها و فرهنگ ایرانی مادر را قطع کردند» می‌تواند برای پژوهندگان صاحب نظر رگه‌های پنهانی از حقیقت را آشکار سازد.

مرحله دیگر در تکمیل این تجزیه فرهنگی، تغییر نام‌های اصیل ایرانی در آن مرز و بوم بود؛ «هنوز به خاطر داریم که روس‌ها چگونه نام تاریخی منطقه 'آران' را به نیت سلطه یافتن بر آذربایجان بدون هیچ ضابطه‌ای به 'آذربایجان شوروی' تبدیل کردند و در پی آن نام شهرهای بسیاری چون خجند و دوشنبه را به نام‌هایی چون لنین‌آباد و استالین‌آباد تغییر دادند، باشد که بار تاریخی و فرهنگی بسیار کهنی را از دوش آنها برگیرند و به آنها هویتی روسی بخشند.»^۳

براساس چنان برنامه‌ای پیش تنظیم شده‌ای، خاورشناسان روسی به تاریخ ادبیات ایران نیز دست بردند و تلاش کردند تا برای هر دسته از مردم ایرانی تبار خراسان بزرگ، تبارنامه‌ای جدا فراهم آورند؛ از این رو رودکی سمرقندی را (از آن سبب که سمرقند در نزدیکی تاجیکستان بود) تاجیک، ابوعلی سینا را (به آن دلیل که بخارا امروز در ازبکستان است)، ازبک، فارابی را (از آن رو که زادگاهش در جنوب قزاقستان کنونی بوده) قزاق و نظامی گنجه‌ای را شاعر آذربایجان شوروی، معرفی کردند.

پیداست که در این گسیختگی تحمیلی، ایرانی‌تباران گسیخته، بیش از ایرانیان ساکن وطن، از درد دوری رنج می‌بردند و می‌برند: نهالی از آب و خاک دلخواه جدا شده؛ شاخه‌ای بریده از پیکر درخت.

در این میان روشنفکران تاجیک به شیوه‌های گوناگون سخن از یگانگی فرهنگی گفتند و بر یکپارچگی این پیکره تأکید کردند، اما شرایط روزگار و فشار خردآزار و بسیار مرگبار کمونیستی هر صدایی را در گلو خفه می‌کرد.

به هر روی پژوهشگران آگاه، هیچ گاه فریب این نامگذاری‌های جعلی و سیاسی را نخوردند و نیک می‌دانستند که واژه تازیک و تاجیک که ایرانیان در ابتدا، عربها را بدان می‌خواندند، بعدها در زبان ترکها، تغییر مصداق داد و به ایرانی اطلاق می‌شد. «بدان سان که عربها ایرانیان را در برابر خود عجم می‌نامیدند، ترکان نیز در برابر ترک، تاجیک را برای پارسیان به کار می‌بردند. در آثار ادبی و تاریخی فارسی و در فرمان‌های حکومتی تا دوره قاجارها نیز گه‌گاه به عبارت ترک و تاجیک برمی‌خوریم ...»

«پس ما و تاجیکانی که در سرزمین‌های دیگر هستند و دولت‌های دیگری دارند، همه از یک تبار و دارای یک زبان هستیم و از مرده ریگ ادبی و علمی و فرهنگی یگانه و پرآوازه‌ای برخورداریم، تیره‌روزی‌هایمان دست کمی از یکدیگر ندارد و در فراسوی مرزهای سیاسی تحمیلی که یا به دست خان‌های مهاجم غز و تاتار و جز اینها و یا به دست استعمار پدید آمده است، سال‌ها و حتی سده‌ها از یکدیگر دور افتاده‌ایم. دیگر سخن درباره‌ی این مرزها نیست که واقعیتی است ملموس؛ سخن بر سر آن است که ما همگی دارای یگانگی و انبازی فرهنگی هستیم و هیچ کدام بر دیگری در این باره برتری نداریم. در تاریخ، هزاران نمونه هست که سخنوری یا دانشمندی در این خاک پهناور از شهری به شهر دیگر می‌کوچید و همه جا میهنش بود: بوعلی سینای بخارایی به همدان آمد و احساس غربت نمی‌کرد، زبانش همان بود و آداب و رسومش همان؛ خاندان مسعود سعد سلمان از همدان به غزنه کوچیده بود، کمال خجندی به تبریز آمده بود، ناصر خسرو قبادیانی بلخی چندی در

۲. ر. ک: میرزا شکورزاده (گردآورنده)، تاجیکان در مسیر تاریخ، تهران: الهدی، ۱۳۷۳، ص ۴۲۴.

۳. برای اطلاع بیشتر از روند این توطئه، ر. ک: آ. بلنیتسکی، خراسان و ماوراءالنهر، ترجمه دکتر پرویز ورجاوند، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی با همکاری مرکز اسناد فرهنگی آسیا، تهران، چاپ دوم ص ۱۵-۱۷.

نام تحول اجتماعی و نوگرایی و ... معمولاً دانسته یا نادانسته، آب به آسیاب دشمن ریخته اند. دکتر شادمان یوسف - که خود از نویسندگان دردآشنای تاجیک است، در جایی گفته بود: «... تاریخ، طی هفتاد سال به ما درسی جدی آموخت و آن اینکه جنگ کمونیست ها علیه فرهنگ و دینمان، ما را به چه خواهد رساند. پرورش ایده های بدبینی نسبت به گذشته خود، کار را به آنجا رساند که در خلق ما قومی پدیدار شد که نسبت به فرهنگ خود - که آن را نمی شناخت - کینه و عداوت داشت. او نمی خواست و نمی خواهد که فرهنگ خود را بشناسد. وجود آنها خطر بزرگی برای فرهنگ همه خلق های آسیایی میانه است.»^۴

در همین فصل درباره پان ترکیسم «فطرت» می خوانیم:
پان ترکیسم «فطرت» برخلاف این عقیده عالی بشر دوستانه بود، بر ضد منفعت های تاجیکان روانه گردید و او را به آن واداشت که نسبت به خلق خود بی انصافی و زورآوری پیش گیرد. زیاده از این، وی نسبت به تمام جامعه عدالت اجتماعی را پایمال کرد، زیرا راضی شد که لشکر بیگانه بخارا را اشغال و غارت نماید و نام این اشغالگری را انقلاب گذاشته. در «حکومت انقلابی» فطرت هم به کرسی وزرات نشست. یکی از نخستین کارهایی که پس از انقلاب انجام یافت، این بود که ... مکتب های بخارا به زبان ترکی عثمانی و بعدتر به زبان ازبکی گذرانیده شد. در اداره خانه فطرت، رسمی جاری شد که هر کس به فارسی تاجیکی حرف زند، از او پنج صوم جریمه می ستانیدند. (ص ۱۲۴)

همچنین «پدرم گفته است: فطرت چنین کسی است که او را باید بکشیم و سرگورش بنشینیم و بگیریم! و در خور او گفته اند: بی نظیری سزاوار کشتن. صدرالدین عینی هم فطرت را به سبب نژادپرستی هایش خیلی مذمت کرده، در عین حال به آثار ادبی و فعالیت روشنگری او بهای بلند داده است.» (ص ۱۲۸).

عنوان فصل سوم که نام کتاب نیز از آن گرفته شده، در واقع یک مصراع از بیتی است که در آغاز این معرفی نیز آمد و آدمی را ناخودآگاه به این گمان می افکند که شاید نوعی اقتباس و یا توارد خاطر میان این بیت و مطلع قصیده معروف مرحوم فروزانفر در کار باشد، آنجا که در رثای حضرت ثامن الحجج (ع) سروده

۴. ر. ک: ی. ا. برتلس، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، چاپ اول، ص ۱۲-۱۳، نقل از مقدمه مترجم.
۵. دکتر شادمان یوسف، تاجیکستان بهای آزادی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۹۷.

مازندران به زندگی و کار و کنش پرداخت و سپس در بدخششان رحل اقامت افکند و این هر سه در سرزمینش بود و در همین دوران ما ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهانی به تاجیکستان کوچید و بی آنکه دگرگونی در او پدید آید، شاعر تاجیک شد. زیرا این دو با یکدیگر تفاوتی ندارند: این آن است و آن این. در کتاب های فارسی گذشتگان، همه این سرزمین را ایران زمین نامیده اند و فرمانروایانش را چه در بخارا باشند، چه در غزنه یا مرو، هرات، اصفهان، تبریز، اردبیل و قزوین، فرمانروایان ایران.^۴

باری «خراسان است اینجا» بانگی است برخاسته از روشنفکری تاجیک برای اعاده حیثیت فرهنگی و تاریخی یک ملت. این کتاب، سیاهه ای است از مصائبی که خراسانیان قدیم و تاجیکان امروز پس از جدایی از پیکره ایران در کارنامه زندگی فرهنگی خویش دیدند و محمدجان شکوری (شکوراف) که خود از پیشگامان نهضت احیای ملی در میان قلم به دستان تاجیک است، برآستی که حق «معنویت، زبان و احیای ملی تاجیکان» را به نیکی گزارده است و با یادکرد گذشته تاریخی و فرهنگی ملت خود و پیوند یکسانی آن با فرهنگ ایرانی، به دفاع از این هویت به تاراج رفته برخاسته است.

مقدمه این کتاب که به قلم لایق شیرعلی و با عنوان: «ورودی به بارگاه کتاب» به نگارش درآمده، غمنامه پرشور و شعوری از نشیب پرشکیب این نسل ستمدیده است. این مقدمه لیاقت آن را دارد که پس از ویرایشی چندگانه، چونان مقاله ای جداگانه و پرمایه به پژوهشگران ایرانی عرضه گردد.

کتاب پس از این مقدمه نسبتاً حماسی، با پیشگفتاری درباره انگیزه نگارش این اثر آغاز می شود. سخن از «معنویت و احیای ملی» که فصل نخست کتاب را تشکیل می دهد، از دل مشغولی های اصلی نویسنده است. نویسنده در این فصل با اشاره به انواع جهان بینی ها، بحثی نغز درباره مرحله عبور ملت ها از جهان بینی اسطوره ای (میشولوژی) به تفکر فلسفی ارائه داده است (ص ۲۵).

در فصل بعدی کتاب با عنوان «حیات امر معنوی است» به تفصیل در باب خدمت و خیانت روشنفکران آن سامان سخن رفته است؛ بویژه درباره عبدالرئوف فطرت (ص ۱۲۷) و فیض الله خواجه اف (ص ۱۳۰)، احمد دانش، محمود خواجه بهبودی، صدیقی عجزی و تاشخواجه اسیری، اطلاعات مفیدی عرضه شده است. همان گونه که در این فصل آمده، بسیاری از روشنفکران خودباخته همواره بهترین و کاراترین ابزار در دست دشمنان منافع ملی ملل بوده اند. آنان با

بود:

باغ رضوان است اینجا یا خراسان است اینجا
هیچ مشکل نیست در ره، کار آسان است اینجا^۶
در این فصل اندکی درباره پیشینه تاریخی خراسان و زبان
دری بحث شده است. نویسنده در فصل چهارم با نام
«اصطلاحات و زبان ملی» به بیان قدرت و زیبایی زبان فارسی
پرداخته و ارزش والای این زبان را برنموده است.

«فارسی دری نه تنها در اوّل-در اوان شکل زبان ادبی و عین
اوج و برآزش-یکی از داراترین و زیباترین زبان‌ها، زبان
مقدس، زبان اهل بهشت به شمار می‌رفت، بلکه امروز پس از
هزار سال نیز آن خصوصیت، آن قدسیت را از دست نداده
است. امروز هم یکی از داراترین و زیباترین زبان‌های شرق به
حساب می‌آید. کمینه در یک مقاله نقل کرده بودم که سال ۱۹۷۰
در یک مجلس کلان مسکو، هنرپیشگان [هنرمندان] پانزده
جمهوری شوروی سابق هر کدام به زبان مادری خود شعری
خواندند، به چندین زبان شعر صدا داد و گویا بین زبان‌ها
مسابقه‌ای دایر شد و نویسندگان از این بین، زبان تاجیکی را
بهترین زبان دانستند که از همه دیگر زبان‌ها خوش‌آهنگ و
گوش‌نواز بوده، صاحب شعریتی است.» (ص ۲۳۳).

کتاب با «پسگفتاری» در جمع‌بندی نوشته‌های گاه تکراری
کتاب، به پایان می‌رسد.

کتاب افزون بر اطلاعات مفید سیاسی-تاریخی و حتی ادبی،
به لحاظ زبانی نیز حائز اهمیت است، چراکه نمونه‌ای است
کامل از نثر روشنفکر معاصر تاجیک، همراه با برخی واژگان
جدید و قابل تأمل برای نویسندگان کنونی ایران، واژگانی
همچون: نامبر (مشهور)، سبگار، گوش‌رس آوردن (به سبک
دیدرس یا دست‌رس) تیار بودن (آماده بودن)، فهمش و فهما
(اسم مصدر و صفت فاعلی از فهم)، همبود (وحدت)،
پیخت کردن (دریافتن)، حسابیدن، پویسه (تهدید)، پرتافته
شود (برداشته شود) گرسنه نشینی (اعتصاب غذا) و ...

نثر نویسندگان معاصر تاجیک برای خواننده ایرانی تا
اندازه‌ای نامطلوب محسوب می‌شود، چراکه آمیزشی ناموزون
با واژگان روسی و عربی خود ساخته دارد. برای نمونه:
کمپسیون (درک)، سیتیز (آمیزش) و اتنیکی (نژادی) و یا:
ارتجاعیت، عجابت، ایضاح دادن، بعدینه، وحشانیت،
نموگاه، عنعنه، امکانیت، شخصان، ضررناک، عنامندی،
ایجادیات و ...

با دقت در این دو عبارت سبک و سیاق نثر کتاب بخوبی
دریافت می‌گردد:

«این کار را از عادل‌ترین مسأله‌های تاریخ سر کردن لازم
می‌آید» (ص ۱۳۶) و «بعض کسان دیگر گمان دارند که زبان
خود را فارسی نامیدن ما و به خود ایرانیت نسبت دادنمان شأن
ملی ما را پست می‌کند.» (ص ۱۳۴).

به نظر می‌رسد که نویسندگان تاجیک به رغم تعصب و
پافشاری بسیاری که بر زبان کتبی و شفاهی خود دارند، اینک اگر
بخواهند به زبان فارسی چیزی بنویسند، ناگزیر باید «زبان معیار»
را بپذیرند و آن را سرمشق قرار دهند. این پیشنهاد البته هیچ از
مقام ادبی ایشان نمی‌کاهد، چراکه در میان شاعران و نویسندگان
استان‌های دور و نزدیک ایران نیز گرایش ناگزیر به پیروی از
زبان معیار می‌بینیم.

چاپ کتاب البته همراه با اغلاط چاپی فراوانی است که
بازنگری و چاپ مجدد کتاب را ضروری می‌نماید: مهرباب
(محراب)، لاعقل (لااقل)، شخص (شخص)، اوله، برخوردار
و ...

در پایان این معرفی، بی‌مناسبت نیست که سطری چند از
ابتدای کتاب را در اینجا در مطالعه گیرید تا خود از نزدیک به
شیوه بیان نویسنده آگاه شوید:

«مؤلف این کتابچه که حالا به دست گرفته‌اید، چندان
دعوی علمی ندارد. بسیار چیزهایی که در این کتاب مورد بحث
قرار گرفته‌اند، به اهل علم آشکارند. با وجود این گوش‌رس
آوردن آنها ضرور دانسته شد. در اساس آنچه در علم معلوم
است، این چنین با جلب کردن مدارکی که شاید هنوز کم مورد
ملاحظات دانشمندان قرار یافته است و حتی با سبب‌هایی در
برخی نوشته‌ها از آنها چشم پوشیده‌اند و یا بعضی‌ها با نیت
ناروایی به معنی‌داد تحریف کارانه آنها کوشیده‌اند، درباره
سرنوشت تاجیکان آسیای میانه اندیشه‌هایی به دقت خوانندگان
عزیز رسانیدن می‌خواهیم. قسمی از مدرک و مطلب‌هایی که در
این کتاب آمده است، در نوشته‌های پیشتره مؤلف کم و بیش
دخل شده بود. دل می‌خواهد که آنها برای بررسی مسأله‌های
مهمی باز به کار گرفته شوند. مؤلف عقیده دارد که این مدارک،
این همه مسأله‌هایی که شاید چگونگی سرنوشت تاریخی
تاجیکان را اندکی پدید آورند، ضرور است، تا حد امکان در
دایره وسیعی به دقت خوانندگان رسانیده شوند.» (ص ۱۲).

۶. مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، به کوشش عنایت‌الله
مجیدی، تهران، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۱، ص ۴۵۰-۴۵۱.